

قال اقبال فاعلم ان العباد باذن ربهم انزلوا من السماء  
رفعتهم تاقران وادعوا بهر هم وادعوا بهر معنی الكاهن قوم فرعون  
لیك از مردان غنیمت و قتی این در هوا میرفت لبك  
بعد او رسید در اول گذرا بند که درین شهر مسجد مرو  
منبت از این سبب اقبال و سبب انیدم و حکایه که در کتاب  
**منبت** ای دور که چو معشوقه نامیکدزی بر حذر پهل که هر  
میشکند و نوازش اگر شیخ علی غفالت او نکرده می کن  
چال جان دای و در حال او نیکو دم **منبت** الوان  
توی منبت که نایز هر سبب در آمد. حرم خال **منبت**  
وست سبب است تو بفران طایم کردن کار کار کاغذ سلاوت  
وست **منبت** اشخ ابو سعید قباوی چون حضرت  
شیخ فرموده قدرید عارقتی ملول الله مر جانی که ولی  
از حاتم و غایب است سلیم پیش نهاد مکر روی از صفهان باز

باز برزد و گفت ما هم ولی خدا هم او هم ولی خداست حجت  
که پیش او بر فرود کنیم حضرت فادریه جمیع حال مشکلیه و از  
معاف فریش بوزت انداخت موعود و فادریه مشهور بود  
که چون آن پراصفهان خنود را بدین حال دید پشیمان گشت  
و در عباد او آمد شیخ علی بن هبسی و جهاد متبایع را که گفت  
مر از گفته خود پشیمان شدم و حضرت سج سفالت من یکسند  
گفتند ما از عظمت و هبت آن حضرت باری انکاس نداریم  
ولی تو وقتی ایجا حاضر شو اگر قری شود ما هم آنچه لازم دارد  
و باری باشد در بنی خواهیم داشت انقضای مر و صحبت  
شیخ جعفر شیخ فرمود چه کسی است این ابن عنین کردند  
که آن پراصفهان است اکنون از گفته خود پشیمان گشت  
و نایب شده بخاطر که حضرت شیخ قبول کند شیخ فرمود حاجت  
منبت وقت همان بود که حالت اسیر از قماری در رود